

The Qur'anic Approach to the Theory of Social Conflict

Hussain Azhdarizadeh¹ , Mohammadnabi Amini² 

1. Assistant Professor, Department of Islamic Studies and Sociology, Naraq Branch, Islamic Azad University, Naraq, Iran. hajdaryzadeh@rihu.ac.ir
2. PhD, Quran and Social Sciences, Al-Mustafa Al-Alamiyah University, Qom, Iran (Corresponding author). mamini177@gmail.com

Abstract

Conflict—also referred to as struggle, opposition, and contention—denotes confrontation, combat, and dispute, reflecting external realities and illustrating competitions, disputes, and clashes that occur within human social life. Consequently, it has garnered significant attention as a social phenomenon among social thinkers. Sociologists trace the roots of conflict to individual actions and social structures such as social classes, scarce resources, and unequal distribution of authority. This study aims to explore this concept in the Qur'an as a source of divine and epistemic knowledge. This discourse is examined through the method of thematic interpretation (*tafsīr mawḍū'ī*) and logical analysis of the verses. The findings reveal that conflict has both individual and social origins. Individually, it stems from self-love (*ḥubb al-dhāt*) and the human inclination for exploitation, while socially, it originates from structures like rebellion (*baghy*), greed, arrogance (*istikbār*), corruption (*fasād*), and discrimination, all of which lead to social conflict and disputes. Furthermore, social beliefs and values, such as truth and falsehood (*ḥaqq wa bāṭil*), monotheism (*tawḥīd*) and polytheism (*shirk*), and faith (*īmān*) and disbelief (*kufṛ*), inherently oppose one another, and their followers are in constant contention. Therefore, the phenomenon of conflict is not solely influenced by a single exclusive factor; rather, alongside the influence of social structures, individual agency and motivation also play a pivotal role in its emergence.

Keywords: The Holy Qur'an, Self-Love, Arrogance, Corruption, Oppression, Disbelief, Theory of Social Conflict, Justice.



رویکرد قرآنی به نظریه تضاد اجتماعی^۱

حسین اژدری زاده^۱، محمدنبی امینی^۲

۱. استادیار، گروه معارف اسلامی و جامعه‌شناسی، واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران و عضو پیوسته انجمن مطالعات

اجتماعی حوزه. hajdaryzadeh@rihu.ac.ir

۲. دکتری، قرآن و علوم اجتماعی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران (نویسنده مسئول). mamini177@gmail.com

چکیده

تضاد که از آن به کشمکش، تقابل و ستیز نیز تعبیر می‌شود؛ به معنای برخورد، مبارزه و نزاع بوده و حاکی از واقعیت‌های بیرونی و بیانگر رقابت‌ها، نزاع‌ها و درگیری‌هایی است که در زندگی اجتماعی بشر واقع می‌شود. از این جهت به عنوان یک پدیده اجتماعی مورد توجه اندیشمندان اجتماعی قرار گرفته است. جامعه‌شناسان تضاد را در کنش‌های فردی و نیز ساختارهای اجتماعی مانند: طبقات اجتماعی، منابع کمیاب و توزیع نابرابر اقتدار ریشه‌یابی می‌کنند. در این راستا، هدف پژوهش حاضر واکاوی آن در قرآن به عنوان منبع معرفتی - وحیانی است. این بحث با اتخاذ روش تفسیر موضوعی استنتاجی و تحلیل منطقی آیات بررسی شده است. نتایج نشان داد که تضاد ریشه فردی و اجتماعی دارد. ریشه فردی آن حبّ ذات و طبع استخدام‌گری انسان است، اما منشأ اجتماعی آن، ریشه در ساختارهای اجتماعی مانند: بغاوت، افزون‌طلبی، استکبار، فساد و تبعیض منجر به کشمکش و نزاع اجتماعی دارد. همچنین باورها و ارزش‌های اجتماعی مانند حق و باطل، توحید و شرک، ایمان و کفر در تقابل قرار گرفته، پیروان آن دائماً به نزاع می‌پردازند. بنابراین، پدیده تضاد صرفاً متأثر از یک عامل انحصاری نیست، بلکه افزون بر تأثیر ساختارهای اجتماعی، عاملیت و انگیزه فردی در پیدایش آن نقش دارد.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، حبّ ذات، استکبار، فساد، ظلم، کفر، نظریه تضاد اجتماعی، عدالت.

۱. **پژوهش حاضر برگرفته از:** رساله دکتری با عنوان: نظریه قرآن در رابطه با تضاد اجتماعی، ارائه شده در جامعه المصطفی، سال ۱۳۸۹ است. **استناد به این مقاله:** اژدری‌زاده، حسین؛ امینی، محمدنبی (۱۴۰۳). رویکرد قرآنی به نظریه تضاد اجتماعی. مطالعات فرهنگی اجتماعی حوزه، ۸(۱)، ص ۱۸۹-۲۰۶.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۰۹؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۵/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۰۱؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۷/۰۵
نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: انجمن علمی مطالعات اجتماعی حوزه؛ نویسنده: حسین اژدری‌زاده، محمدنبی امینی
https://doi.org/10.22081/scs.2023.66251.1227



۱. مقدمه

«تضاد» به عنوان پدیده‌ای اجتماعی، مورد توجه دانشمندان این عرصه قرار گرفته و پیرامون آن، دیدگاه‌ها و نظریات مختلفی را مطرح کرده‌اند. برخی از آنان این تصوّر و انگاره را پذیرفته‌اند که ساختار جامعه بر بنیان تضاد استوار است و به دنبال آن هستند که منشأ تضاد را در ساختارهای اجتماعی جست‌وجو کنند. کارل مارکس، ضمن اینکه کل تغییر و تحولات و نیز اندیشه را مادی می‌داند (مارکس، ۱۹۸۷، ج ۱، ص ۲۹)، معتقد است که منشأ تضاد، طبقاتی بوده و از برخورد نیروهای مادی تولید با مناسبات تولیدی پدید می‌آید (عضدانلو، ۱۳۸۶، ص ۴۱۶؛ ادواردز، ۱۹۶۷، مدخل: جامعه‌شناسی معرفت، اثر ورنر اشتارک). رالف دارندورف^۱ هرچند که متأثر از مارکس است، اما نسبت به او انتقاداتی دارد، از جمله اینکه معتقد است نظریه مارکس نمی‌تواند جنبه‌های پیچیده جامعه جدید صنعتی را به خوبی تبیین کند (ملک، ۱۳۸۱، ص ۸۶) از این جهت وی منشأ تضاد را توزیع نابرابر اقتدار می‌داند که طبق آن، دو گروه مسلط و زیر سلطه در پی دستیابی به اقتدار هستند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۹۲). نقطه مقابل این دو، دیدگاه ماکس وبر است که تضاد را در کنش فردی و نوع رابطه اجتماعی جست‌وجو می‌کند؛ که در آن یک فرد یا گروهی از مردم درصدد آن هستند که اراده خود را برخلاف مقاومت دیگران تحمیل کنند. در این صورت قلمرو تضاد، از رقابت نرم تا جنگ تمام‌عیار را در بر می‌گیرد (کرایب، ۱۳۸۹، ص ۲۱۲).

در این راستا، مسئله اصلی نوشتار حاضر کشف دیدگاه قرآن در رابطه با منشأ تضاد است. در قرآن صراحتاً درباره تضاد اجتماعی و منشأ آن سخن گفته نشده است. اما مفاهیمی مانند اختلاف، نزاع، عداوت، قتال، تخاصم و... مطرح گردیده است. همچنین گزاره‌های متعددی درباره اختلاف، نزاع، جنگ، صلح و... وجود دارد. افزون بر آن، مسائلی مانند تقابل حق و باطل، عدل و ظلم و ایمان و کفر و... نیز مطرح شده است. از مجموعه این مفاهیم، گزاره‌ها و مسائل مطرح شده، می‌توان با اتخاذ روش تفسیر موضوعی استنتاجی و تحلیل منطقی آیات مورد نظر، دیدگاه قرآن را درباره منشأ تضاد اجتماعی به دست آورد.

پیشینه بحث تضاد اجتماعی در دو بخش قابل ردیابی است؛ یکی منابع تفسیری و دیگری، منابع مستقل. در منابع تفسیری ذیل آیات مربوط به مسئله نزاع، اختلاف، قتال، عداوت و غیره، مباحثی از سوی مفسرین مطرح گردیده است. برای مثال در «تفسیر المیزان» علامه طباطبایی، «تفسیر پرتوی از قرآن» محمود طالقانی، «تفسیر تسنیم» جوادی آملی، «تفسیر هدایت» جمعی از نویسندگان و «تفسیر کوثر» یعقوب جعفری مباحثی پیرامون نزاع و کشمکش اجتماعی مطرح شده است. همچنین در منابع مستقل

1. Ralph Dahmndorf



دیگر، نظیر کتاب‌های «اسلام یقود الحیات» محمداقرا صدر و «جامعه و تاریخ» مرتضی مطهری، مباحثی دربارهٔ اختلاف و تضاد اجتماعی و منشأ آن مطرح شده است؛ اما به صورت مستقل تاکنون کتاب و یا مقاله‌ای نگارش نشده است. افزون‌بر آن، ریشه و منشأ آن از نگاه قرآن و مباحث جامعه‌شناختی، مورد بحث قرار نگرفته است. از این جهت در این نوشتار به ابعاد مختلف تضاد از دو منظر مذکور پرداخته شده است.

۲. تعریف تضاد

واژه Conflict معادل «تضاد» و «کشمکش» در زبان فارسی و «صراع» در زبان عربی است. از نظر لغوی این واژه به دو صورت اسمی و مصدری به کار می‌رود؛ در صورت اول به معنای دعوا، ستیز، کشمکش، نزاع، برخورد، زدو خورد، درگیری، مشاجره و مجادله است. در صورت دوم، به معنای مغایرت داشتن، ناسازگار بودن، اختلاف داشتن و برخورد داشتن است (معین، ۱۳۷۵، ص ۳۱۱). در اصطلاح جامعه‌شناسی، مفهوم Conflict به معنای نزاع، دشمنی و تقابلی است که نوعی کنش اجتماعی محسوب می‌گردد (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۸۴). در واقع این مفهوم بیانگر مبارزه بر سر ارزش‌ها و ادعاهایی است که به پایگاه‌های منابع کمیاب قدرت اجتماعی برمی‌گردد؛ که در آن هدف هریک از دو طرف متخاصم، نابودی، آسیب رساندن و خنثی‌سازی طرف مقابل است (گولد و کولب، ۱۳۷۳، ص ۶۹۲). از این جهت تضاد، یک نوع رویارویی کم و بیش خشونت‌آمیز افراد و گروه‌های اجتماعی بر سر ارزش‌ها، منابع و امتیازات است (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۸۵) و دایرهٔ آن، از رقابت‌های نرم تا جنگ‌های تمام‌عیار را دربرمی‌گیرد (کرایب، ۱۳۸۹، ص ۲۱۲). از این جهت می‌توان گفت تضاد، کنش اجتماعی برخاسته از نزاع و تقابل گروه‌های اجتماعی است که با هدف دستیابی به پایگاه، منابع کمیاب و قدرت اجتماعی صورت می‌گیرد. با توجه به تعاریف مذکور، تنوع مفاهیم قرآنی دربارهٔ تضاد، همانند اختلاف، نزاع، عداوت، قتال و تخاصم و... نشانگر آن است که هرکدام از این مفاهیم، بیانگر لایه، سطح و بُعدی از ابعاد تضاد اجتماعی است؛ و از اختلاف نرم تا تخاصم و قتال را دربرمی‌گیرد؛ از این جهت، ریشهٔ آن ممکن است متفاوت از تعاریف مذکور باشد.

۳. نظریه تضاد

رویکردهای مختلف و مخصوص صاحب‌نظران این نظریه نسبت به مسائل اجتماعی، به مرور زمان سبب شکل‌گیری دیدگاه‌ها و نظریات و تفاسیر متفاوت از این مقوله شد و در نهایت، به یک مکتب تبدیل گردید. تاریخچهٔ شکل‌گیری اندیشهٔ تضاد به آراء جامعه‌شناسانهٔ ابن‌خلدون و ماکیاولی برمی‌گردد؛ اما در میان اندیشمندان معاصر، کارل مارکس و انگلس به عنوان دو شخصیت اصلی مفهوم‌ساز و نظریه‌پرداز این

عرصه، بیش از دیگران مطرح هستند. ردپای اندیشه و آراء آن دو، در این مقوله در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» قابل مشاهده است (مارکس و انگلس، ۱۹۷۶). بعد از آن دو، کسانی چون ماکس وبر و رالف دارندورف، مطرح اند (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۲۳، ۸۷، ۹۰، ۹۴). در این نوشتار دیدگاه‌های کارل مارکس، ماکس وبر و دارندورف درباره منشأ تضاد بررسی می‌گردد.

۱-۳. تضاد طبقاتی

این دیدگاه مربوط به کارل مارکس است. وی نسبت به جامعه، نگرش و بینش طبقاتی دارد. در نظرگاه او، مفهوم طبقه دارای سرشت دوقطبی است. به این معنا که طبقه‌ای در تقابل با طبقه‌ای دیگر مطرح است. منظور از طبقه، گروهی از مردم‌اند که تقریباً از ثروت، پایگاه و قدرت یکسانی برخوردارند و میزان دسترسی آنان به کالاها و خدمات موجود، تعیین‌کننده موقعیت طبقاتی افراد است (عضدانلو، ۱۳۸۶، ص ۴۱۴؛ کوفسکی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۴۱۳). از دیدگاه مارکس، ساختار طبقاتی جامعه، شامل دو طبقه متخاصم است که در رویارویی با یکدیگر قرار دارند؛ یک طرف، طبقه‌ای است که مالکیت ابزارهای تولیدی را در دست دارند، اما طبقه‌ای دیگر فاقد چنین مالکیتی هستند. مبارزات طبقاتی ثمره تضادی است که میان مالکان ابزار تولید و کارگران وجود دارد. تاریخ روابط طبقاتی، نشانگر مبارزه دائمی میان «داراها» و «ندارهای» جامعه است. افراد زمانی به تشکیل طبقه دست می‌زنند که درگیر مبارزه‌ای مشترک علیه طبقه دیگر باشند (همان، ص ۴۱۶). از این جهت عامل تضاد، همان نیروهای مادی تولید است؛ که در اثر برخورد با مناسبات تولیدی، تضاد به وجود می‌آید، مناسبات تولیدی قبلی از بین رفته و مناسبات جدیدی شکل می‌گیرد. بنابراین، منشأ تضاد و دگرگونی اجتماعی، کشمکش میان دو طبقه مسلط و زیر سلطه است که در تاریخ وجود دارد. نقطه مقابل دیدگاه مارکس، دیدگاه ماکس وبر است که در پدید آمدن تضاد، افزون بر متغیرهای مناسبات تولید و مالکیت، متغیرهای دیگری همچون قدرت و منزلت اجتماعی را نیز دخیل می‌داند؛ که این امر به عنوان منابع کمیاب، محرک رقابت و تشدید تضاد میان گروه‌های رقیب، نقش ایفا می‌کند.

۲-۳. منابع کمیاب اجتماعی

ماکس وبر برخلاف مارکس، تضاد را در گروه‌ها و قشرهای اجتماعی مطرح می‌کند، نه در طبقات اجتماعی. از طرفی او صرفاً به تقابل نمی‌پردازد؛ بلکه نظم و تقابل را توأم در نظر می‌گیرد و نگاه دوجبهی دارد؛ به این معنا که جامعه با وجود سازگاری در طول زمان، به تحوّل و تغییر دست می‌یابد. از جانب دیگر، وی ساختارگرا نیست و به کنش‌های فردی نیز اهمیت می‌دهد. از این جهت در نگاه وی تضاد، به عنوان کنش و صورت حیات اجتماعی مطرح است. نقش وبر در شکل‌گیری نظریه تضاد، آن است که او برخی مفاهیم مانند «گروه‌های اجتماعی»، «اجتماع سازگار شده» و «اجبار» را مطرح کرد (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۸۷). او



معتقد است که در شکل‌گیری تضاد، افزون‌بر عامل اقتصادی، متغیرهای دیگری مانند قدرت و منزلت اجتماعی نیز نقش دارد و محرک رقابت و تشدید تضاد میان گروه‌های رقیب می‌گردد. از نگاه او تضاد یک رابطه اجتماعی است که فرد یا گروه می‌خواهد اراده خود را برخلاف مقاومت دیگران تحمیل کند. این نوع تضاد می‌تواند از رقابت سامان‌یافته تا جنگ تمام‌عیار را دربرگیرد (کرایب، ۱۳۸۹، ص ۲۱۲). باور او این است که تضاد را نمی‌توان از جامعه حذف کرد. هر اقدامی برای حذف، منجر به شکل‌گیری به گونه‌ای دیگر می‌گردد (کرایب، ۱۳۸۹، ص ۲۱۲). با توجه به آنچه گفته شد، منشأ تضاد از نظر وبر، مبارزه بر سر منابع کمیاب همچون اقتصاد، قدرت و منزلت اجتماعی است.

۳-۳. توزیع نابرابر اقتدار

این دیدگاه مربوط به رالف دارندورف آلمانی است. هرچند در نگاه صاحب‌نظران، اندیشه او متأثر از کارل مارکس است، اما تفاوت عمده این دو، آن است که دارندورف برخلاف مارکس، نگرش و بینش طبقاتی نسبت به جامعه ندارد، بلکه بینش ساختارگرایانه دارد. از این جهت در تحلیل پدیده‌های اجتماعی، کنش فردی را دخیل نمی‌داند و تنها ساختار اجتماعی را مؤثر قلمداد می‌کند. در تبیین دیدگاه دارندورف نسبت به مقوله تضاد، ابتدا لازم است که به ساخت جامعه توجه شود. از نظر وی سازمان اجتماعی که نمایانگر ساخت جامعه است، متشکل از گروه مسلط و زیر سلطه می‌باشد. با ایجاد رابطه میان دو گروه مذکور، ساخت اقتدار به وجود می‌آید (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۹۲). در تداوم آن، پاره‌ای از سمت‌های موجود در اجتماع، حق اعمال قدرت و اقتدار، به دیگران واگذار می‌شود و سمت‌های اجتماعی گوناگون برخوردار از درجات متفاوتی از اقتدار می‌شوند و این توزیع نابرابر اقتدار، به عامل تعیین‌کننده نظام‌مند تضادهای اجتماعی تبدیل می‌گردد.

عنصر کلیدی و محوری نظریه دارندورف، «اقتدار ضمیمه شده به سمت‌های اجتماعی» است. او اقتدار را در سمت‌ها جست‌وجو می‌کند، نه در افراد. از نظر او اقتدار مستلزم فرمان‌روایی و فرمان‌بری است. از آنانی که بر کرسی اقتدار تکیه می‌زنند، توقع و انتظار می‌رود که زیردستان‌شان را تحت نظارت داشته باشند. از این جهت سرمنشأ ساختاری این نوع تضادها، به نحوه چیدمان نقشه اجتماعی آن، که برخوردار از چشم‌داشت‌های مبتنی بر سلطه یا تبعیت است، برمی‌گردد (ریترز و گودمن، ۱۳۹۰، ص ۱۶۸). عنصر کلیدی دوم در دیدگاه دارندورف، اصطلاح «منافع»^۱ است. این مفهوم بیانگر آن است که وجود منافع مشترک در سازمان اجتماعی دو گروه مسلط و زیر سلطه، که در ذات و جهت با یکدیگر متناقض‌اند، عامل

1. Interests

اصلی تضاد می‌باشد (ریترز و گودمن، ۱۳۹۰، ص ۱۷۰). بنابراین، از نظر دارندورف وجود منافع مشترک و توزیع نابرابر اقتدار در سازمان اجتماعی، منشأ تضاد و کشمکش است.

۴. ارزیابی نظریه‌های تضاد

وجه تشابه و افتراق سه دیدگاه مذکور آن است که مارکس و دارندورف به مقوله تضاد اجتماعی، نگاه ساختاری دارند. با این تفاوت که مارکس، نگاه یک‌سویه داشته و معتقد است که جامعه براساس تضاد، ساماندهی شده است و دارندورف نگاه دوسویه دارد و ساخت جامعه را آمیخته از نظم و تضاد می‌داند. اما ماکس وبر متفاوت از آن دو، نگاه فردگرایانه داشته و کنش‌های فردی را در پدید آمدن تضاد، دخیل می‌داند. وجه اشتراک دیگر آن است که دیدگاه‌های مذکور، برساخته از آبخور معرفتی و مبانی فکری آنان در رابطه با هستی، انسان و جامعه است که در عین تفاوت‌های مفهومی، ساختاری و روشی، در مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی مشترکاتی دارند و آن، حاکمیت مادی‌گرایی، واقع‌گرایی و انسان‌گرایی است. نکته اساسی و مهم در ارتباط دیدگاه‌های مذکور با مطالب بعدی که هدف اصلی این نوشتار است، آن است که بیان دیدگاه‌های ذکر شده با هدف استخدام‌گری برای تبیین و فهم پدیده اجتماعی تضاد و منشأ آن صورت گرفته است؛ تا بتوان از رهگذر آن در راستای استنتاج و کشف دیدگاه قرآن بهره جست. این بهره‌گیری در تبیین مفاهیم، ساماندهی چارچوب نظری و نیز در جهت دستیابی به دیدگاه قرآن کریم، نقش اساسی دارد.

برای ورود به مباحث قرآنی، توجه به این مطلب لازم است که دیدگاه قرآن در رابطه با پدیده اجتماعی تضاد، مبتنی بر مبانی وحیانی و نظام معرفتی آن در ساحت‌های مختلف هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی خاص آن است که تفاوت بنیادین با مبانی دیدگاه‌های غربی دارد. در این نوشتار که در مقام کشف دیدگاه قرآن در رابطه با منشأ تضاد اجتماعی است، به این تفاوت مبانی و نگرشی توجه شده است.

۵. منشأ تضاد در آیات قرآن

از نگاه قرآن، افزون بر عوامل فردی و اجتماعی، عوامل تکوینی و سنت‌های الهی نیز در تضاد به عنوان یک پدیده اجتماعی و انسانی، دخالت دارد. از این جهت تضاد یک امر تک‌عاملیتی و انحصاری که صرفاً برخاسته از ساختارهای اجتماعی و جبر اجتماعی باشد، نیست.

۵-۱. منشأ درونی و فردی

با نگاهی به سرشت دوقطبی انسان که آمیخته از دو نیروی متضاد است، این نظر به دست می‌آید که تضاد، ریشه در درون انسان دارد. با نگاه به آیاتی که سیر آفرینش انسان را بیان می‌کنند، این نظر تقویت می‌شود که



تضاد، یک امر درونی است: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد، ۴)؛ «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس، ۷-۸)؛ «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان، ۳)؛ «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» (بلد، ۱۰).

در مباحث تفسیری آیات، مطالبی در ارتباط با تضاد درونی انسان مطرح شده است، از جمله محمود طالقانی می‌نویسد: «ظاهر این آیات خبر از تکوین انسان است که از نطفه به هم آمیخته از عناصر گوناگون آفریده شده، و در معرض ابتلائات متخالف و متضاد درآمده و واژه «فی کبد» بیانگر این حقیقت است که انسان در ظرف درد و رنج آفریده شده و ساختمان بدنی و معنوی او از ترکیب تضادها برآمده تا استعدادهاى خود را به فعلیت رساند» (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۸۹). تحلیل آیات مذکور آن است که گزاره‌های به کار رفته در آن، از سنخ گزاره‌های خبری - توصیفی است؛ محتوای آن اشاره به ویژگی درونی انسان دارد که در دو قطب مثبت و منفی، به صورت خبری بیان شده است. قضایای مذکور در آیات فوق، از نوع قضایای حملیه و موجبه کلیه است؛ مفادش آن است که انسان بما هو انسان، موجودی متضاد بوده و زمینه و استعداد کمال‌یابی و طغیان‌گری در درون او نهفته است. «دستگاه عظیم وجود انسانی عیناً مانند یک مملکت و اجتماع بشری است که در اثر اجتماع نیروهای مختلف، تشکیل شده و نیاز به قانون و تبیین حقوق و حدود و قوه حاکمه دارد. در این صورت است که تعادل و هماهنگی، حکم‌فرما است و با به هم خوردن تعادل، طغیان و عصیان رخ می‌دهد. طغیان در مورد قوای زیاد نواخته شده و عصیان در مورد قوای تحقیر شده و محروم مانده، نفس انسان در شرایط خاصی از قبیل ارضاء زیاد و یا محرومیت، طاغی و سرکش و به تعبیر قرآن، آماره بالسوء می‌شود» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۱۲۸؛ حسینی مؤمن‌زاده، ۱۳۹۶، ص ۵۷۷-۵۷۸).

تحلیل و تفسیر اینکه منشأ تضاد درونی به چه چیزی برمی‌گردد، به دو نحو قابل تبیین است:

۱-۱-۵. حُب ذات

عامل اصلی که محرک انسان در زندگی می‌باشد، علاقه به «من» یا «حُب ذات» است. مَنیت و خودبزرگ‌بینی انسان وقتی با قدرت‌طلبی و لذت‌جویی او همراه گردیده و توسط قانون و شرع تعدیل نگردید، قدرت تخریبش بیشتر شده و جامعه را به فساد و تباهی می‌کشاند. چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَإِطِّاعٍ» (علق، ۶). این در حالی است که جامعه بر مبنای نظم، توازن و عدالت استوار است؛ تا افراد بتوانند بر مبنای آن، روابط اجتماعی خویش را تنظیم کنند. قانون و شرع نیز در جهت ایجاد نظم و عدالت وضع گردیده است. «اراده انسان، این توانایی را به او بخشیده که بتواند پاره‌ای از توان و نیروی خویش را برحسب میل و شوق یا ترس، اعمال کند و قوه و نیروی خویش را تابع خواست و اراده خود، کنترل و مهار نموده و در مواردی در مقابل امیال درونی خویش ایستادگی کند و فرمان او را اطاعت نکند»

(مطهری، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۸۲). انسان دو بعد مادی و معنوی، یا حیوانی و انسانی، یا شیطانی و الهی دارد. اصل اولی در حیات حیوانی را ارضای شهوات و امیال نفسانی و میل دائمی به سوی آن‌ها می‌داند، اما بعد دیگر انسان، بعد انسانی و الهی بوده و اصل اولی در آن رسیدن به غایتی است که در نظام عالم خلقت برای آن تعیین شده و این غایت از طریق حیات معقول حاصل می‌شود. از این جهت، حُب ذات به عنوان منشأ تضاد درونی و فردی مطرح است.

۲-۱-۵. طبع استخدام‌گری

هر انسانی برای رسیدن به خواسته‌های خویش، ابزارهایی را ساخته و برای رسیدن به مطالباتش، این ابزار را به استخدام می‌گیرد؛ اما وقتی استخدام‌گری، جنبه‌ای اجتماعی یافت، کشمکش‌ها بروز می‌کند. علامه طباطبایی معتقد است: «انسان، از یک سلسله علوم و ادراکاتی برخوردار است که واسطه میان انسان و عمل او است. افکار و ادراکات تصدیقی، به این معنا است که «هرچیزی که در طریق کمال انسان مؤثر است، واجب است آن را استخدام کند». از طرق ممکن، به نفع خود و برای بقای حیات خود از موجودات دیگر استفاده کرده و به هر سببی دست می‌زند. از عالم ماده، ابزار و ادوات درست کرده و توسط آن در ماده‌های دیگر، طبیعت و حیوانات تصرف کرده و استخدام می‌کند...، اما به استعمار و استعمار حیوانات نیز اکتفا نکرده، دست به استخدام هم‌نوع خود می‌زند و به هر طریقی که برایش ممکن باشد، آنان را به خدمت می‌گیرد، تا آنجا که ممکن باشد، تصرف می‌کند. بشر به سیر استخدام خود همچنان ادامه می‌دهد تا به این مشکل برخورد کند که هر فردی از افراد، همان را می‌خواهد که دیگری از او می‌خواهد. در اینجا ناگزیرند که این معنا را بپذیرند که همان‌طور که او می‌خواهد، از دیگران بهره‌کشی کند، باید اجازه دهد که دیگران به همان میزان از او بهره‌کشی کنند. همین‌جا است که بشر پی برد که باید اجتماع مدنی و تعاونی تشکیل دهد. سپس فهمیدند که اجتماع و زندگی انسان، منوط است بر اینکه اجتماع به گونه‌ای استقرار یابد که هر صاحب حقی به حق خود برسد. مناسبات و روابط، متعادل باشد و این همان عدالت اجتماعی است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۷۶-۱۷۵).

طبق دیدگاه علامه، طبع استخدام‌گری که منشأ نزاع و کشمکش است، ریشه در فطرت انسان دارد. اما علامه جوادی‌آملی ریشه آن را در طبیعت انسان می‌داند: «انسان‌ها طبعاً طغیان‌گر و استعمارگرند؛ تا می‌توانند به مدنیت سر نمی‌سپارند. همان‌طور که می‌خواهند از طبیعت بهره ببرند، هم‌نوعان خود را نیز می‌خواهند به استخدام خویش درآورند؛ لیکن همین خوی استعمار، در دیگران نیز نهفته است و از طرفی تنها زندگی کردن برای آنان مشکل است، از این‌رو ناچار و از روی اضطرار به قوانین اجتماع تن می‌دهند. ولی همین که به قدرت برسند، همه قراردادهای اجتماعی و بین‌المللی را زیر پا می‌گذارند» (جوادی‌آملی، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۳۹۲).



محمدباقر صدر نیز منشأ و عامل تضاد را امر طبیعی دانسته، می‌نویسد: «رابطه انسان با هم‌نوعانش، در زمینه همکاری‌های متقابل و فعالیت‌های اجتماعی، با مشکل روبه‌رو است. به بیان دیگر، رابطه انسان با انسان همراه با یک سلسله تضادها است. این تضادها و تعارض‌ها مربوط به رابطه فرد قوی و ضعیف است. فردی که در موضع قدرت قرار دارد، عموماً در تعارض با فردی است که در جایگاه ضعف و ناتوانی قرار دارد؛ این قوت و قدرت ممکن است در یک فرد باشد یا در یک طبقه و یک ملت؛ همان‌گونه ضعف و ناتوانی هم ممکن است مربوط به یک فرد باشد یا در یک طبقه و یا ملت. به هر حال رابطه قوی و ضعیف در بیشتر موارد به استعمار و بهره‌کشی قوی از ضعیف می‌انجامد» (صدر، ۱۴۲۸ق، ص ۱۶۱؛ نصری، ۱۳۹۴، ص ۲۶۳-۲۶۲).

طبق هر دو تفسیر مذکور، استخدام‌گری چه آنکه یک امر فطری باشد یا طبیعی، در هر صورت به عنوان منشأ تضاد مطرح است و چون این عامل در درون همه انسان‌ها وجود دارد و امر مشترک است، همین امر سبب تضاد و کشمکش در جامعه می‌گردد. از این جهت منشأ تضاد یک امر ساختاری و جبر اجتماعی نیست؛ بلکه ریشه در کنش‌های فردی داشته و اراده انسان در آن نقش دارد.

۲-۵. منشأ اجتماعی

با نگاهی به آیات قرآن، مفاهیم متعددی به عنوان علت اختلاف و نزاع مطرح شده، مانند: بغی، طغی، فساد، استکبار، کفر، شرک و نفاق. این مفاهیم را می‌توان ذیل دو عنوان کلی دسته‌بندی کرد: ظلم و فساد، کفر و نفاق. هرکدام از این دو عنوان، مفاهیم متعددی را دربرمی‌گیرد.

۱-۲-۵. ظلم و فساد

جامعه بر بنیان نظم و عدالت استوار است. «در فرهنگ قرآنی قوام حیات انسانی، به اصل عدالت بوده و همانند اصل توحید ریشه در نظام تکوین دارد. نادیده انگاشتن قسط و عدل، مخالفت با نظام طبیعی و اهتمام به آن، هماهنگی با نظام هستی است. عمل به عدالت در زندگی اجتماعی از مهم‌ترین تکالیف الهی مسلمانان بوده و ظلم به حقوق دیگران از محرّمات و معاصی بزرگ به‌شمار می‌آید. ظلم نیز مفهوم وسیع و مراتب تشکیکی دارد؛ در مفهوم اجتماعی آن به معنای تجاوز از حد و تعدی به حقوق دیگران مطرح است» (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۳۶۷-۳۶۶).

آیات مورد استناد: «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ... وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا» (انعام، ۱۵۲)؛ «وَقَضَىٰ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يظلمُونَ» (زمر، ۶۹)؛ «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ» (یونس، ۱۳).

در این آیات به مسئله عدالت اجتماعی و اجتناب از ظلم تأکید گردیده و خداوند اقوام و جوامعی را به جهت ظلم و تعدی به هلاکت رسانده است. «برپایی قسط و اقامه عدل و پرهیز از قسط و جور از عوامل

رشد و شکوفایی جامعه بوده و دستور اسلام به مسلمانان، این است که در همه ابعاد زندگی، حافظ عدالت بوده و در بسط آن بکوشند، نه تنها در میان خود، در روابط با دیگر انسان‌ها نیز به جهت انسان بودن، عدالت را رعایت کنند» (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۱۰، ص ۳۶۶). «اصل عدالت، حوزه‌های مختلف فردی و اجتماعی دارد؛ در حیات فردی نسبت به نفس خویش، در حیات خانوادگی درباره اعضای خانواده و در زندگی اجتماعی در مقابل هم‌نوعان خود، نباید از اصل عدالت غافل شد» (همان، ص ۱۹۴-۱۹۳). افزون بر مفهوم ظلم، مفاهیم دیگری نیز وجود دارد، مانند: بغی، استکبار، تبعیض و طغیانگری و...، که هرکدام، بیانگر صورت‌های گوناگون ظلم است.

۱-۲-۵. بغاوت‌گری

قرآن کریم در مورد برخی از رفتارهای اجتماعی که منجر به اختلاف در جامعه شده، از واژه بغی استفاده کرده است. این تعبیر گاهی درباره اختلاف برخی از نخبگان اجتماعی به کار رفته است و گاهی درباره نزاع‌های درون‌گروهی که در آن نوعی سرکشی و ظلم وجود دارد. «بغی به معنای طلب توأم با تجاوز از حد بوده و با مطلق تجاوز قابل جمع است» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۰).

«وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغِيًّا بَيْنَهُمْ» (بقره، ۲۱۳؛ آل عمران، ۱۹).

طبق این آیه، «گروهی از صاحبان علم در مقابل دعوت انبیا موضعی از روی بغی گرفته و زیر بار سخنان آنان نرفتند و با وجود بیّنات و معجزات، اما «وحي» الهی را نپذیرفتند و زمینه اختلاف در دین را فراهم کردند. منشأ چنین اختلاف مذمومی، انحراف از حق و ستم‌پیشگی بود» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱۰، ص ۴۲۰). علامه طباطبایی معتقد است: «منظور معرفی منشأ اختلافات دینی است؛ درست است که تک‌تک منحرfin هم از صراط مستقیم منحرف هستند، ولیکن ریشه گمراهی این افراد باز همان علمای دینی هستند، که از در بغی و طغیان اختلاف به راه انداختند، و باعث شدند مردم از دین صحیح و الهی محروم شوند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۹۳). بنابراین، جهت تضاد در سطح نخبگان، افزون بر عوامل درونی مانند حسادت و زیاده‌خواهی، ریشه در حفظ منافع و اقتدار اجتماعی نیز دارد. از آنجاکه پذیرش دستورات دینی و اطاعت از حق، گاهی سبب از دست دادن منافع و پایگاه اجتماعی آنان می‌گردد، از این جهت زیر بار حق نرفته و به نزاع اجتماعی دامن زده و آن را گسترش می‌دهند.

در آیه دیگر درباره نزاع درون‌گروهی نیز تعبیر بغی به کار رفته است: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَمُوتَ أَوْ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ ت فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا» (حجرات، ۹).



مکارم شیرازی: «در این آیه شریفه از نزاع میان گروه‌های ایمانی تعبیر به «قتال» و جنگ گردیده، اما قراین نشان می‌دهد که هر نوع نزاع و درگیری را شامل می‌شود، هرچند به مرحله جنگ نرسیده باشد. برخی از شأن نزول‌هایی که درباره این آیه شریفه نقل شده، این معنا را تأیید می‌کند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۲، ص ۱۶۶). نکته مورد بحث در آیه مذکور، مسئله بغاوت است که به عنوان عامل نزاع میان‌گروهی مطرح شده است؛ که در آن گروهی از روی بغی و سرکشی و تجاوز از حد و قانون، بر گروه دیگر ظلم می‌کند. در چنین شرایطی برای مهار گروه باغی، قرآن کریم دستور به مقابله به مثل صادر کرده است. در واقع منشأ نزاع در این اختلاف و قتال، این است که یک گروه به خاطر افزون‌طلبی و حفظ منافع و افزایش قدرت خود می‌خواهد بر گروه دیگر سلطه داشته باشد. از آنجاکه بغاوت و زیاده‌خواهی، تجاوز و تعدی از حد خود به حقوق دیگران بوده و مصداقی از ظلم به حساب می‌آید، می‌توان گفت که ظلم، عامل اساسی اختلاف و نزاع در جامعه است.

۲-۱-۲-۵. استکبارورزی

در دانش اجتماعی، گروه‌های اجتماعی را به طبقه و قشر، قطب‌بندی کرده‌اند (عضدانلو، ۱۳۸۶، ص ۴۱۵). در آیات قرآن، مفاهیم استکبار، طاغوت، علو، اشرافیت، فساد و ظلم در ارتباط با یکدیگر به کار رفته است. نقطه مقابل آن، مفاهیمی چون عدالت، اصلاح، عمران، ایمان و دیگر ارزش‌های مثبت در کنار جریان استضعاف و مستضعفین قرار گرفته است. «استکبار، از ریشه «کبر» به معنای اظهار بزرگی و تکبر است» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۷). «استضعاف از ریشه «ضعف» به معنای ناتوان یافتن، ضعیف شمردن و طلب ضعف برای کسی است» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۸۲). استضعاف، پدیده اجتماعی و محصول تضعیف گروه‌های زیردست و زیر سلطه از سوی گروه فرادست، مسلط و مستکبر است. «از جمله عواملی که سبب شکاف و تضاد اجتماعی می‌گردد، رفتارهای اجتماعی است؛ خوی و خصلت استکباری در برخی افراد، شعب و قبائل یا گروه‌های اجتماعی چنان نیرومند است که جامعه را به سرعت به دو قشر فرادست و فرودست و مستکبر و مستضعف قسمت می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۹).

آیه مورد استناد این بحث:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَذِخُّ أبنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْوَارِثِينَ» (قصص، ۴-۶)

«و قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ» (عنكبوت، ۳۹).

«قارون با فساد اقتصادی، احتکار و نپرداختن حقوق مردم، نمادی از سلطه اقتصادی است. فرعون با ایجاد هراس سیاسی و نظامی، مردم را به استضعاف کشانده و نمادی از سلطه سیاسی است. اما هامان با ایجاد بنگاه تبلیغاتی و استخباراتی در دستگاه ظلمه، نقش سلطه تبلیغاتی ایفا کرده و حلقه استکباری زر و زور و تزویر را به وجود آورده و جامعه را به اختلاف و فساد کشاندند» (مدرسی، ۱۳۷۷؛ ج ۹، ص ۴۳۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۶، ص ۲۷؛ قرائتی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۱۴۶). مفاهیم کلیدی که نشانگر الگوی تفکر فرعون است؛ سلطه طلبی، ترویج فساد، ایجاد تفرقه، بهره‌کشی، تضعیف و تحقیر گروه‌های اجتماعی است (قصص، ۳). دسته‌ای از آیات درباره شرح حال گروه «آل فرعون» آمده (اعراف، ۱۳۰، ۱۴۱؛ انفال، ۵۴؛ غافر، ۴۴). همچنین از آنان به عنوان کارگزاران، مجریان، فرماندهان و لشکریان فرعون سخن گفته و همچون گروه‌ها و شبه‌گروه‌های اجتماعی، امروز دارای نفوذ و منافع اجتماعی بوده و در راستای آن، ایفای نقش می‌کردند.

در دسته‌ای دیگر از آیات، از گروه «ملا» نام برده که به عنوان مشاوران حکومتی در دستگاه فرعون حضور داشتند. این واژه ۳۱ مرتبه در قرآن ذکر شده و از نظر تعداد و کمیت، میزان خاصی برای آن بیان نگردیده است؛ اما با توجه به آیات مذکور، «این لفظ بیشتر برای گروه ویژه مانند: مدیران، سران، مشاوران، که جلب توجه می‌نمایند، به کار می‌رود» (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۱، ص ۱۵۵). از نظر محتوایی، آیاتی که درباره گروه «ملا» وجود دارد، غالباً با اوصاف منفی ذکر شده و اوصافی مانند: نفوذ سیاسی، حس استعلا و برتری جویی، کتمان حق و...، از ویژگی‌های این گروه برشمرده شده است. طبق اوصاف آیات، «ملا» گروهی هستند که با داشتن موقعیت برتر اجتماعی، سرمایه و امکانات مادی، همواره با قدرت حاکم در تعامل بوده و برای حفظ اقتدار نسبی و موقعیت مادی و اجتماعی خویش تلاش ورزیده و با کسانی که مخالف منافع آنان بوده برخورد‌های خشونت‌آمیز کرده و در مقابل انبیا، مستضعفان و محرومان دشمنی ورزیدند. از این جهت استکبارورزی یکی از عوامل اساسی شکاف و نزاع اجتماعی بوده و در ایجاد اختلاف و تداوم آن، نقش مهم و اساسی دارد. از نظر مفهومی و محتوایی، جریان استکبار به عنوان گروه اجتماعی که از اقتدار سازمان‌یافته برخوردار بوده و بر گروه مستضعف و زیر سلطه فرمانروایی و حکمرانی دارند؛ به دیدگاه دارندورف نزدیک است. این بحث در چارچوب نظری دیدگاه او قابل تبیین است. طبق این نظر؛ استکبار به عنوان یک عامل برخوردار از اقتدار نابرابر، که نشأت گرفته از ساختار و سمت‌های اجتماعی است، عامل نزاع و کشمکش در جامعه می‌باشد. توزیع نابرابر اقتدار و منافع مشترک گروه‌های همسو، مانند گروه «آل فرعون» و «ملا» در شکل‌گیری و تداوم نزاع اجتماعی مستکبرانه نقش دارد.

۲-۲-۵. کفر و نفاق

در این نوع نزاع، رفتارهای برخاسته از باورهای اعتقادی و ایمانی گروه‌های اجتماعی، عامل نزاع و کشمکش است؛ زیرا براساس باورهای فکری، «عده‌ای طرفدار حق بوده و راه حق و خیر و راه ایمان و انبیا را می‌روند،



عده‌ای دیگر به دنبال راه باطل هستند و نسبت به دعوت انبیا، کفر و نفاق می‌ورزند. طبق این نگاه، جامعه مزوجی از خیر و شر است، نزاع و درگیری حق و باطل، همیشه در صحنه وجود افراد و اجتماع حکم‌فرما است» (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۱۸). بحث جهاد و مبارزه با کفار و منافقین در آیات متعددی از قرآن مطرح شده است. مفاد آیات این است که نفاق دشمن، ایمان تلقی گردید و آیات فراوانی درباره مذمت آن نازل شده است. جنگ با گروه منافق و تعیین مرزبندی گروه مؤمنان با آنان مورد تأکید قرآن است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ...» (توبه، ۷۳). در این آیه شریفه «خداوند علاوه بر جهاد با کفار، به جهاد با منافقان نیز فرمان می‌دهد و تأکید دارد که پیامبر ﷺ به عنوان رهبر جامعه ایمانی، در تقابل با گروه کفار و منافقین با درستی و صلابت رفتار کند، نباید نرمی و مسالمت به خرج دهد و با گذشت و اغماض از کنار آن‌ها بگذرد. خداوند در قرآن، شدیدترین دستورها را صادر فرموده و مسلمانان را مأمور کرده است که با منافقان برخورد سخت و خشن داشته و هر کجا یافتند دستگیر کرده و به قتل برسانند؛ مگر آنکه از نفاق دست برداشته و به مقصیبات عملی ایمان ادعایی خویش ملزم گردند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۸-۱۳۲).

در برخی دیگر از آیات، خداوند متعال گروه مسلمانان را نکوهش می‌کند که چرا درباره جنگ با منافقان، اتفاق نظر ندارند و چرا بعضی از مسلمانان در مورد جنگ با آنان مخالفت می‌کنند:

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهِ أَزْكَاهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتْرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا» (نساء، ۸۸).

سپس خدای متعال به گروه مؤمنان آگاهی می‌دهد که متوجه گروه منافقان باشند؛ زیرا آنان به نفاق و کفر باطنی خود اکتفا نکرده و بلکه خوش دارند که شما مؤمنان را نیز همانند خودشان به سوی کفر متمایل کنید؛ تا همگی از نظر فکر و رفتار، در کفر یکسان شوند. آن‌ها افزون بر اینکه با دین و آیین مسلمانی موافقت ندارند، از وفاق، اتحاد و یک‌دلی مسلمانان بر محور دین اسلام نیز ناخشنودند؛ از این‌رو تلاش می‌کنند که مؤمنان را به سوی کفر بکشانند:

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ...» (نساء، ۸۹).

اما در مورد مقابله با گروه کفار، که متفاوت از منافقین هستند و جبهه آنان روشن و مشخص است، آن چیزی که بیش از همه به عنوان یک آگاهی هشدارآمیز مطرح و مورد تأکید قرآن است، عدم‌پذیرش سلطه، ولایت و زمامداری گروه کفار است:

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ...»

(آل‌عمران، ۲۸).

طبق این آیه، مؤمنان حتی در صورتی که از سوی کفار مورد آزار و اذیت قرار گیرند، همچنین با توجه به تلاش کفار برای فتنه‌گری و ایجاد رخنه در میان مؤمنان با هدف وارد ساختن ضربه به جامعه ایمانی و یا به

دلیل موقعیت برتر کفار از لحاظ زمانی، مکانی، عدّه و عدّه، موظّف به تحمّل، صبر، عفو و صفح بوده و در مقام خوف و تقیّه، حتی اظهار محبت و توّلی با آنان نیز از باب تقیّه، جایز است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۵۲ - ۱۵۳). همچنین در آیه دیگر می فرماید:

«فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ...» (حجر، ۹۴)

این آیه «اشاره به دورانی دارد که مسلمانان قدرت لازم را ندارند، در صورت مواجهه با کفار، دستور به اعراض و بی‌اعتنایی صادر شده است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۱، ص ۱۵).

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ...» (توبه، ۲۹)

«وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (توبه، ۳۶)

«در این دو آیه، بر جنگ با کفار و مشرکین حربی تا شکست آنان تأکید شده است. ظاهر این است که با در نظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۷، ص ۲۹). «این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام، ریشه‌کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده...؛ زیرا بت پرستی مذهب و آیین نیست که محترم شمرده شود، بلکه انحطاط، خرافه، انحراف و بیماری است که باید ریشه‌کن گردد» (همان، ص ۲۹۳).

در تحلیل آیات فوق می‌توان گفت: از نظر ساختار زبانی عمدتاً به دو بخش: خبری/توصیفی و هنجاری/تکلیفی دسته‌بندی می‌گردد. برخی از آیات، به فلسفه تقابل حق و باطل پرداخته و جنبه علت‌یابی دارد. به عنوان نمونه، آیاتی که حاوی گزاره‌های هنجاری/تکلیفی در برخورد و مواجهه با کفار و منافقین است؛ با تأویل آیات هنجاری به گزاره‌های توصیفی، می‌توان به اهمیت مبارزه با کفار، مشرکین و منافقین، نپذیرفتن ولایت و سلطه آنان، همچنین عدم اطاعت، پیروی و تبعیت از کفار پی برد. این نوع گزاره‌ها، مجموعه‌ای از اصول و قواعد رفتاری مؤمنان را در مواجهه با کفار و نوع رابطه و تعامل با آنان بیان می‌کند؛ در این اصول رفتاری، اصل ایمان و احترام به ارزش‌های دینی به عنوان یک هنجار و تکلیف اساسی، لحاظ گردیده و هر نوع حرکت و رفتاری که در آن سلطه‌پذیری، اطاعت و تبعیت و دیگر مسائل که باعث خدشه به ارزش‌های الهی گردد، ممنوع دانسته شده است. مجموعه این قواعد و رفتارهای دینی، ساختار جامعه دینی را می‌سازد.

دسته‌ای دیگر از آیات که به شکل خبری، توصیفی و تعلیلی بیان گردیده، اشاره به قوانین و مقررات خداوند نسبت به جامعه و تاریخ دارد که از آن به سنت‌های الهی تعبیر شده است. مفاد این نوع قضا یا خبر از اراده تکوینی الهی دارد که در جریان تقابل حق و باطل، در سرانجام آن، حق را پیروز گرداننده و حاکمیت توحیدی را در سراسر جامعه انسانی حاکم کند. این امر، وعده الهی و سنت لایتنیتر او است که سرانجام محقق خواهد شد. طبق این دسته از آیات، تضاد و کشمکش میان دو گروه حق و باطل در جریان تاریخ



وجود داشته و دارد و سرانجام آن، پیروزی از آن حق و عدالت است. در صورت پیروزی باطل، این امر یک جولان زودگذر بوده و پایداری ندارد. در برخی آیات، خداوند سبحانه تصریح کرده است که از گروه مؤمنان در تقابل با کفار و مشرکین دفاع می‌کند تا در پرتو آن ارزش‌ها، نشانه‌ها و مراکز عبادت مانند معابد و مساجد از گزند نابودی محفوظ و در امان بماند.

۶. نتیجه‌گیری

تضاد از منظر قرآن در سه سطح قابل طرح است:

در سطح اول، منشأ درونی و فردی است؛ به این معنا که انسان موجودی متضاد است. حُب ذات و طبع استخدام‌گری انسان در جامعه، موجب تضارب و تقابل و منجر به نزاع و کشمکش می‌گردد. در سطح دوم، منشأ بیرونی و اجتماعی آن است که گروه‌های اجتماعی برای حفظ منافع، قدرت و پایگاه اجتماعی، به بغاوت، سرکشی، فساد، طغیان، استکبار، تبعیض و ظلم در حق دیگران روی آورده و موجب اختلاف و نزاع در جامعه می‌گردند.

سطح سوم، جنبه فکری و اعتقادی دارد؛ به این معنا که در نظام توحیدی، کفار و منافقین بر اثر جهل و عناد و لجاجت در تقابل با موحدان و مؤمنین قرار گرفته، به نزاع و کشمکش می‌پردازند.

از منظر قرآن، پدیده اجتماعی تضاد، امر تک‌عاملیتی نیست، بلکه منشأ و ابعاد گوناگون دارد. افزون‌بر آن، عاملیت یا کنش فردی و اراده انسانی در پدیده اجتماعی تضاد، نقش دارد. اینگونه نیست که پدیده‌های اجتماعی صرفاً متأثر از ساختارهای اجتماعی و جبر اجتماعی بوده و عوامل فردی در آن نقش نداشته باشد. نکته پایانی، توجه به نقش عوامل ماورایی و تکوینی در پدیده‌های اجتماعی است؛ دوگانگی‌های خیر و شر و حق و باطل فراتر از عوامل فردی و اجتماعی بوده و اشاره به نقش الهی به عنوان مسبب‌الاسباب و مؤثر حقیقی در ایجاد و پیدایش پدیده‌های اجتماعی و انسانی دارد.

منابع

- قرآن کریم.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۹). نظریه‌های جامعه‌شناسی. تهران: انتشارات سروش، چاپ ششم.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). تفسیر تسنیم. قم: مرکز نشر اسراء، ج ۱۰.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). جامعه در قرآن. قم: مرکز نشر اسراء، چاپ سوم.
- حسینی مؤمن‌زاده، سید امرالله (۱۳۹۶). اندیشه‌های استاد مطهری؛ اخلاق و تعلیم و تربیت. قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، چاپ دوم.
- ریتزر، جورج؛ گودمن، داگلاس جی (۱۳۹۰). نظریه جامعه‌شناسی مدرن. ترجمه خلیل میرزایی و عباس لطفی‌زاده. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۸ق). المدرسه القرآنیه. قم: دارالصدر (مرکز الابحاث والدراسات التخصصیه للشهید الصدر، الطبعة الرابعة).
- طالقانی، محمود (۱۳۶۲). پرتوی از قرآن. تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۴.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی. قم: انتشارات اسلامی، ج ۲-۳، چاپ پنجم.
- عضدانلو، حمید (۱۳۸۶). آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی. تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- فراهیدی، خلیل احمد (۱۴۰۹ق). العین. قم: مؤسسه دارالهیجره، ج ۱، چاپ دوم.
- قرائتی، محسن (۱۳۷۴). تفسیر نور. تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ج ۹.
- قرشی، علی اکبر (۱۳۷۷). تفسیر احسن الحدیث. قم: بنیاد بعثت، ج ۱، ۶.
- کرایب، یان (۱۳۸۹). نظریه اجتماعی کلاسیک. ترجمه شهناز مسمی پرست. تهران: نشر آگه، چاپ پنجم.
- کوفسکی، لشک کولا (۱۳۸۶). جریان‌های اصلی مارکسیسم. تهران: مؤسسه انتشارات آگه، ج ۱، چاپ سوم.
- گولد، جولپوس؛ کولب، ویلیام ل. (۱۳۷۳). فرهنگ علوم اجتماعی. ترجمه گروهی از مترجمان. تهران: انتشارات مازیار.
- مدرسی، محمدتقی (۱۳۷۷). تفسیر هدایت. ترجمه گروهی از مترجمان. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ج ۹.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). جنگ و جهاد در قرآن. قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱۱.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). یادداشت‌های شهید مطهری. تهران: انتشارات صدرا، ج ۱۱.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۰). مجموعه آثار. تهران: انتشارات صدرا، ج ۲.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). نبرد حق و باطل. تهران: انتشارات صدرا، چاپ بیست و یکم.



معین، محمد (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم.
مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الإسلامية، ج ۲۲، ۱۶، ۱۱، ۷، چاپ دهم.
ملک، حسن (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی. تهران: انتشارات دانشگاه پیام‌نور.
نصری، عبدالله (۱۳۹۴). صدر اندیشه. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

Encyclopedia of Philosophy. Paul Edward (ed.). vol.1-8. Macmillan: INC., 1967.
Marx, K. & Engels, F. (1976). *The German Ideology*. Third ed. Moscow: Progress Publishers.
Marx, K. (1987). *Capital*. vol. 3. New York: Paperbacks.